

شکل‌های زندگی: مکبث یا راسکولنیکوف

مکبث ابرمرد نیست!

نادر شهریوری (مدقی)

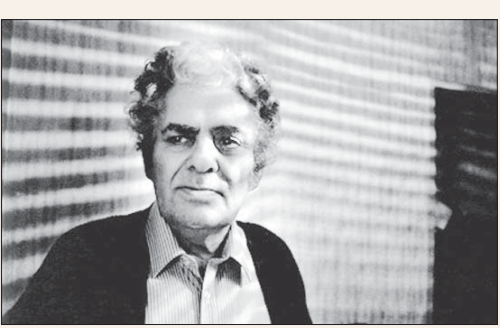


همین دلیل، او پیامدهای روحی کشتن شاه را در مکبث و لیدی‌مکبث یکسان نمی‌بیند. او اگرچه هر دو را پشیمان از کشتن پادشاه می‌بیند، اما لیدی‌مکبث را فاقد تخیل برای ادامه کار می‌داند و درباره‌اش می‌گوید او توانست از خودش بگریزد تا که سرانجام دیوانه شد و در جنون، خودش را کشت. در خود فروماندن و به عبارتی از خود عبورنکردن، همان فروکاهشی است که در واقعیت صرف می‌ماند. این نوع توقف در خود، فروکاستن تخیل و خیال به حداقل ممکن است، به همین دلیل در عمل خود غرق می‌شود و با آن یکی می‌شود. ماتریالیسمی تاگزیر به نهیلیسمی قوی منتهی می‌شود؛ نهیلیسمی که همه‌چیز را «هیچ» می‌بیند. «لیدی‌مکبث؛ کامرواکشتن اما به ناخرسندی، یعنی همه‌چیز را دادن و هیچ‌نیافتن، دل به مرگ سپردن به که ناپودکردن و در لذت پریریم به‌سربردن»^۲.

در ادامه، باز هم به تشابهاتی میان مکبث و

راسکولنیکوف برمی‌خوریم. بیان کات می‌گوید هدف مکبث فقط پادشاه‌شدن نبود، بلکه او برای تأکید به خود، مبادرت به قتل کرد «مکبث نه‌فقط برای پادشاه‌شدن، بلکه برای مؤکدساختن خویش دست به قتل زده است. او از میان دو مکبث، یکی مکبثی که از کشتن می‌هراسد و دیگری مکبثی که آدم کشته‌است دست به انتخاب می‌زند»^۱. راسکولنیکوف نیز به دنبال مؤکدساختن خود بود. او می‌خواست خود را بسنجد که آیا توان آن را دارد که آدم بکشد. او تا بدنجا پیش رفته بود که مکبث رفته بود، اما اکنون نوبت مکافات عمل است. ندبه دروغین مکبث ساعتی بعد از مرگ دانکن اگرچه سراپا تزویر است، چون این قاتل است که ندبه و زاری می‌کند، اما آغاز مکفاتی است که هرکس دیگری تاب تحمل آن را ندارد. «مکبث: چه خوش روزگاری به‌سر برده بودم اگر ساعتی پیش از این ماجرا مرده بودم... جام زندگی به ته رسیده است و جز درد چه مانده که این مخمانه بدان بنازد»^۵.

تراژدی‌هایی سخت واقع‌بینانه



راه بیمارستان است». شب از نیمه گذشته و نخستین لحظات اولین روز ماه اوت ۱۹۱۴ آغاز شده است. آن‌گاه جنگ و عشق و مرگ قدم بر صحنه می‌گذارند؛ و در کنار شواپنیز، چهره‌هایی آشکار می‌شوند که «در میان آنها سیماهای تاریخی ژنرال لیوتی و کشیش فوکو آشکارا قابل شناسایی است» و تضادهای اصلی فاجعه‌ای را می‌سازند که یکی از مقاطع دردناک تاریخ بشریت است. دکتر شواپنیز، مردی که «در هیچ لحظه‌ای از عمر چیزی برای شخص خود نخواست»، در یازدهم ژانویه ۱۸۷۵ در کلایزس برگ آلزاس -که تا پایان جنگ اول جهانی قلمرو آلمان بود و پس از شکست این کشور ضمیمه فرانسه شد- به دنیا آمد و پس از تحصیل در رشته پزشکی و الهیات و فلسفه، به گابون بازگشت و در آنجا بیمارستانی بنیاد گذاشت. او «با تألیفات درخشانی در باب مسیح و یوهان سباستیان باخ به شهرتی جهانی دست یافت». او که از ارگ‌نوازان برجسته دوران‌اش بود و در نواختن آثاری که باخ برای این ساز تصنیف کرده بود عنوان «بزرگ‌ترین نوازنده» را بدک می‌کشید، در سی‌ویک سالگی پس از آگاهی از ایزین حقیقت که بیماری و جهل و فقر در آفریقا بیاد می‌کند مصمم شد پشت پا به شهرت جهانی‌اش بزند و روانه آفریقا شود «تا باقی عمر را صرف مرهم‌نهادن

احمد شاملو

دفتر چهارم: ترجمه‌نمایشنامه‌ها

احمد شاملو

نشر نگاه

ادبیات

عطف کتاب

نقبی به جهان شاملو به‌واسطه نامه‌هایش

نامه‌هایی که نویسندگان و شاعران در طول دوران حیات‌شان نوشته‌اند می‌توانند به‌عنوان یکی از راه‌های شناخت دقیق‌تر زندگی و آثار آنها قلمداد شود و مثلاً در ادبیات جهان نامه‌های کافکا یا نامه‌های فلویر از این حیث یازنده‌دند. نامه‌های کافکا به نامزدش، فلیسه، از چنان اهمیتی برخوردار است که بعدها نویسنده‌ای مثل الیاس کانتسی به سراغ آنها می‌رود و می‌کوشد به‌واسطه آنها تصویر روشن‌تری از جهان تمثیل‌ها و روایت‌های کافکا به دست دهد. همچنین تاکنون آثار قابل توجهی نیز درباره نامه‌های متعدد فلویر تدوین و نوشته شده‌اند. اگرچه از بین نویسندگان و شاعران معاصر ایرانی نامه‌های همه آنها در دست نیست، اما مثلاً پیش‌تر نامه‌هایی از صادق هدایت و فروغ فرخزاد منتشر شده بود که به واسطه آنها می‌توان نقبی به جهان دورنی‌تر آنها زد. به‌تازگی نیز کتابی با عنوان «مثل خون در رگ‌های من» با عنوان فرعی نامه‌های احمد شاملو به آیدآ توسط نشر چشمه منتشر شده است. اولین نامه این کتاب به هفتم خرداد ۱۳۴۱ برمی‌گردد و آخرینش مربوط به فروردین ۱۳۵۴ است و نزدیک به ۳۵ نامه در کتاب منتشر شده است. شاید جای مقدمه‌ای، مفصل‌تر و دقیق‌تر از آنچه ناشر نوشته، در کتاب خالی باشد تا این توضیح را به خواننده بدهد که امروز چه تعدادی نامه از شاملو به‌جا مانده و آیا نامه‌های منتشرشده در این کتاب انتخاب شده‌اند یا اینها، تمام نامه‌های شاملو به آیدآ در فاصله زمانی ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۴ است؟ در ابتدای کتاب اما به نکته‌ای اشاره شده که شاید در برابر بسیاری چیزهای دیگری که می‌توان همان باشد که در آرزوکردن» او از همسر دلآوری طلب می‌کند؛ دلآوری کشتن شاه. او عشق خود را وثیقه این کار قرار می‌دهد و مکبث نیز باصراحت به همسر پاسخ می‌دهد که «من دل آنچه را که از دست مرد برمی‌آید، دارم اما آنکه دل بالاتر از آن داشته باشد، مرد نیست». و اینها همه می‌تواند وجهه‌ای نیچهای داشته باشد، اما باین‌حال، مکبث قهرمان نیچهای نیست، زیرا از خود نمی‌گذرد. او روی پل متوقف می‌ماند. آنچه در انسان بزرگ است آن است که او فراشد است و فروشد. آن است که او توان عبورکردن از خود را دارد اراده معطوف به قدرت نیچهای آن اراده‌ای است که اثر می‌کند، اما بی‌درنگ محو می‌شود. این اراده در عین معطوف‌بودن به خود و تحقق خواست اما در قدرت باقی نمی‌ماند.

مکبث ابرمرد نیست.
در گفت‌وگوهای مکبث و لیدی‌مکبث، گاه صحبت‌هایی ردوبدل می‌شود که به حال‌وهوایی نیچهای تعبیر می‌شود، مثلاً آنجا که لیدی‌مکبث از همسر خود می‌خواهد که «در کردار و دل به دریازدن همان باشد که در آرزوکردن» او از همسر دلآوری طلب می‌کند؛ دلآوری کشتن شاه. او عشق خود را وثیقه این کار قرار می‌دهد و مکبث نیز باصراحت به همسر پاسخ می‌دهد که «من دل آنچه را که از دست مرد برمی‌آید، دارم اما آنکه دل بالاتر از آن داشته باشد، مرد نیست».

مکبث ابرمرد نیست.	
پی‌نوشت‌ها.	
۱) (۶۰۴) شکسپیر معاصر ما، یان کات، رضا سرور ۲) نیچه ۳ و ۵) مکبث، شکسپیر، به‌آذین	

بگویند که می‌توان زندگی مشتریکی را که با عشق آغاز شده -برخلاف نظر برخی که معتقدند عشق با ازدواج رنگ می‌یازد- با عشق ادامه داد و با عشق به پایان برد. آن‌گونه که شاملوی عزیز و آبیادی گرامی بودند، -و بانو آیدآ همچنان هست- می‌توان نتیجه گرفت انتشار آنها کار درستی بوده است؛ پیش‌تر، تعدادی از نامه‌های شاملو در دست بود و البته بیشتر آنها مربوط به کار بودند و به‌عبارتی مخاطبی به‌جز آیدآ داشتند؛ ازجمله نامه‌ای که شاملو در پاسخ به سالوادور دالی برداشته بود. در این نقاشی‌ها -که طرح‌هایی از آن‌ها در پاره‌ای از کتابیات گفت‌وگویی خویش زاید و در رمان‌شان تاریخی‌اش آمده بود- همه‌ی نهاد شاعرانه‌اش با احساس فوق‌العاده شدید الزامات صحنه درهم آمیخت. در واقع تاتر لورکا را نباید یک تاتر شاعرانه به‌حساب آورد. قضاوت درست در این‌باره این است که بگویم: آثار نمایشی لورکا، تراژدی‌هایی سخت واقع‌بینانه است که در تمامی‌شان، همه‌ی آن چه ارزش شعری لورکا را برآورده می‌کند ملحوظ شده است، در سراسر این نمایشنامه‌ها، در هیچ لحظه‌ای تماشاچی از یاد نمی‌تواند برد که نویسنده، همان شاعر «ترانه‌های کولی» است. هریک از نمایشنامه‌های او یادآور این حقیقت است. اما در تاتر نیز، بدان‌گونه که در شعر خویش، شاعر در پس موضوع نقل خود پنهان می‌شود. عنان خود را به‌دست شعر می‌سپارد تا او را به هرکجا می‌خواهد بکشد». اکثر قهرمانان درام‌های لورکا با مرث‌گران‌روزی را -بر دوش می‌کشند، بار آیین و رسومی خانوادگی، بار سنتی ستمگر و سخت‌گیر، در مقدمه گوناه دوم، شاملو یادداشتی نوشته است: «برای اجرای عروسی خون». و در آن اشاره می‌کند که «متن کلمات به‌صورت تداولی نوشته شده و بازیگر بدون شک آنها را با لحن تداولی‌شان بیان می‌کند». و پاره‌ای از جملات باید به‌شکل خاصی بیان شود تا مفهوم موردنظر را به دقت تمام برساند و در این‌باره توضیحاتی داده است. اینکه تنها اعراف برخی از جملات در پاره‌های شعری اهمیت بیشتر دارد چون در این مورد لحن در وزن‌شعر نیز تأثیر می‌گذارد.

مرور

بازنگاری داستانی شانزده نمایش‌نامه شکسپیر

شکسپیر داستانی

پارسا ریاحی، آثار کلاسیک ادبیات جهان، به‌عنوان میراثی که سرمنشاء بسیاری از جریان‌های ادبی و هنری بعد از خود هستند، از اهمیت زیادی برخوردارند و رد بسیاری از کلاسیک‌ها را می‌توان در شاهکارهای ادبیات مدرن دید و حتی شاید درک درست برخی جریان‌های ادبی و هنری مدرن منوط‌به شناخت درستی از آثار کلاسیک باشد. ترجمه آثار کلاسیک همواره به‌عنوان یک ضرورت برای ادبیات کشورهای مختلف جهان مطرح بوده است و حتی در بسیاری از کشورها این آثار با برنامه‌ریزی و به‌صورت سازمان‌دهی‌شده ترجمه و منتشر می‌شوند. در ایران، اما کلاسیک‌ها از سال‌ها پیش با همت فردی مترجمان ایرانی به فارسی ترجمه شده‌اند و البته هنوز بخش مهمی از آثار کلاسیک به فارسی در دسترس نیستند.

اما به‌جز ترجمه آثار کلاسیک، نویسندگان یا مترجمان مواجهه دیگری هم با این آثار دارند و ازجمله اینکه به ساده‌نویسی و خلاصه‌نویسی آثار کلاسیک می‌پردازند. این اتفاق به‌خصوص در سال‌های اخیر در مورد آثار کلاسیک فارسی هم افتاده است و برای مثال امروز، آثار سعدی ساده‌نویسی شده و دردسترس‌اند. اهمیت این کار در این است که فهم بسیاری از آثار کلاسیک به‌لحاظ زبانی یا مضمونی برای خوانندگان امروزی چندان ساده نیست و با ساده‌نویسی این آثار می‌توان باب آشنایی با کلاسیک‌ها را برای طیف وسیع‌تری از خوانندگان گشود.

به‌تازگی کتابی از این دست با عنوان «داستان‌های شکسپیر»، توسط جمعی از مترجمان به فارسی برگردانده شده و نشر مرکز آن را به چاپ رسانده است. «داستان‌های شکسپیر»، بازنگاری داستانی شانزده نمایش‌نامه از ویلیام شکسپیر است که این بازنگاری توسط اندرو متیوز انجام شده است و مترجمان فارسی کتاب عبارتند از: بیژن اوشیدری، لیلی برات‌زاده، مرجان رضایی، فرینوش رضانی، شهاب طهماسبی؛ فرزانه طاهری نیز ویراستار این کتاب بوده است. داستان‌های حاضر در این کتاب با تصویر همراه هستند و همان‌طور که در توضیحات کتاب هم آمده، بازنگاری‌هایی از هر سه گونه نمایش‌نامه تراژدی، تاریخی و کمدی در این کتاب انجام شده است و به‌عبارتی مشهورترین آثار شکسپیر به‌صورت بازنگاری‌شده در این کتاب گردآمده‌اند. اگرچه شاید نوجوانان، مخاطبان اصلی کتاب «داستان‌های شکسپیر» باشند، اما این کتاب می‌تواند برای طیف گسترده‌ای از خوانندگان نیز قابل استفاده باشد و با خواندن آن می‌توان طرحی از آثار شکسپیر به‌دست آورد. «داستان‌های شکسپیر» در بخش کلی با این عناوین تقسیم شده‌اند: داستان‌های تراژدی، داستان‌های تاریخی و داستان‌های کمدی؛ در بخش اول که به داستان‌های تراژدی مربوط است، این نمایش‌نامه‌های شکسپیر بازنگاری شده‌اند: «هملت» ترجمه فرینوش رضایی، «رومئو و ژولیت» ترجمه لیلی برات‌زاده، «اتللو» ترجمه فرینوش رضانی، «جولیوس سزار» ترجمه بیژن اوشیدری، «آنتونی و کلئوپاترا» ترجمه فرینوش رضانی، «مکبث» ترجمه شهاب طهماسبی و «شاه‌لیر» ترجمه مرجان رضایی.

در بخش دوم که به داستان‌های تاریخی مربوط است، دو داستان وجود دارد: «هنری پنجم» ترجمه فرینوش رضانی و «ریچارد سوم» ترجمه بیژن اوشیدری. در بخش پایانی کتاب نیز این داستان‌ها دیده می‌شوند: «توفان» ترجمه فرینوش رضانی، «شب دوازدهم» ترجمه بیژن اوشیدری، «رام کردن زن سرکش» ترجمه مرجان رضایی، «آن‌طور که بیاب میل شماس‌ت» ترجمه مرجان رضایی، «رویا در شب نیمه تابستان» ترجمه مرجان رضایی و «تاجر ونیزی» ترجمه بیژن اوشیدری. در «داستان‌های شکسپیر»، بعد از هر داستان، توضیحی کوتاه نیز درباره مضمون نمایش‌نامه شکسپیر و برخی ویژگی‌های اصلی آن آمده است. مثلاً درباره «هملت»، بعد از بازنگاری داستانی نمایش‌نامه این توضیحات آمده: «در هملت، شکسپیر مردی جوان را تصویر کرده است که مرد اندیشه‌بار آمده، اما نیروی شوم انتقام او را برمی‌انگیزد تا مرد عمل صادق. وقتی هملت از شبح پدرش می‌شنود که پادشاه پیشین تصادفی نمرد، بلکه به قتل رسیده است، بر سر دوراهی سختی قرار می‌گیرد. شبح ادعا می‌کند که قاتلش کلادیوس است، برادر خود او، که به تازگی با مادر هملت ادواج کرده است. آیا شبح حقیقت را می‌گوید یا روح پلیدی است که از دوزخ آمده تا شاهزاده را به کاری اهرمینی وادارد؟ هملت گیج شده و تردید پیوسته عذابش می‌دهد و نمی‌تواند تصمیم بگیرد. هملت، به تلاش نومیدانه برای کشف حقیقت، خود را به دیوانگی می‌زند. به اشتباه پولونیوس را می‌کشد و همین سبب می‌شود که افیلیا، دختر پولونیوس، که هملت زمانی دل‌باخته‌اش بوده، جانش را از دست بدهد. اوج هیجان داستان صحنه‌ای است که هملت حاضر می‌شود یا لائرتیس مسابقه شمشیربازی بدهد. لائرتیس، که پدر و خواهرش را از دست داده، به شدت پریشان است و او هم می‌خواهد انتقام بگیرد. کلادیوس که حدس می‌زند هملت پیش از حد می‌داند، شمشیر لائرتیس را برای مبارزه با هملت زهرآگین می‌کند. در عصر الزیابت، این صحنه پایان، احتمالاً پر از جلوه‌های بصری خون‌بار بوده است. برای اینکه مبارزه با شمشیر واقعی به‌نظر برسد، متانه خوک را پر از خون می‌کردند و آن را زیر لباس بازیگران پنهان می‌کردند، که با برخورد شمشیر یا خنجر سوراخ می‌شد. تماشاگران حتماً مجذوب این قصه تلخ گفته می‌شدند. که در آن شاهزاده -البته به بهایی پس‌سین- سرانجام موفق می‌شود انتقام مرگ پدرش را بگیرد». برای آشنایی با نحوه بازنگاری نمایش‌نامه‌های شکسپیر در این کتاب، بخشی ابتدایی از هملت را نیز در ادامه می‌آوریم: «دانه‌های برف در بادی که اطراف برج روزه می‌کشید، می‌گرخیدند. یقه شنل‌م را بالا زدم تا از گرزد سرما در امان بمانم و نگاهم را به جایی دوختم که تکه‌ها غایب شده بودند شبح پدرم را دیده‌اند. هوریشیو، قدیمی‌ترین دوستم، با من بود. هوریشیو بود که به من خبر داد پدرم، پادشاه دانمارک، مرده است -در باغ خوابیده بوده که ماری او را تیش می‌زند- و هوریشیو بود که در مراسم خاکسپاری پدرم کنارم مانده بود. آن روز در وجود من هم چیزی مرد و همراه با پدرم در آرامگاه شاهی برای همیشه مدفون شد. اندوه من چنان عظیم بود که نور و لذتی در هیچ چیز باقی نمی‌گذاشت…».

داستان‌های شکسپیر

بازنگاری اندرو متیوز

گروه مترجمان

ویراسته فرزانه طاهری

نشر مرکز

چاپ اول ۱۳۹۴

